



زیب ازین

● محمد رضا شمس
● تصویرگر: حدیثه قربان

زیب زیبی به هر کس می رسید سلام می کرد.

«سلام میون.»



«سلام خارپست.»

«وای، نه، نه، نه.»



«سلام زیب زیبی،
وای، نه، نه، نه.»



«خطرناک است.»
«اوبرگشته.»

سلام خانم
کانگورو سلام کوکی
«تو هم بیابازی.»

«کاری به او ندارم باش.»
«بگذار برود.»
«اوفقاً یک بچه است.»

«سلام زیبای من.»
«آب خوردم، می آیم.»
«وای، نه.»

صنوبرم که آمدید
ومن را نجات
دادید.

پس این جوری است؟
می خواهی بازی
کنی؟

«سلام حیوان درازو
رنگی رنگی.
توجه قدرشناسی!
تا حالا توران دیده بودم.»

«چه گفتی؟ نشنیدم. چه گفتی؟»
بیاجلوتر. جلوتر.